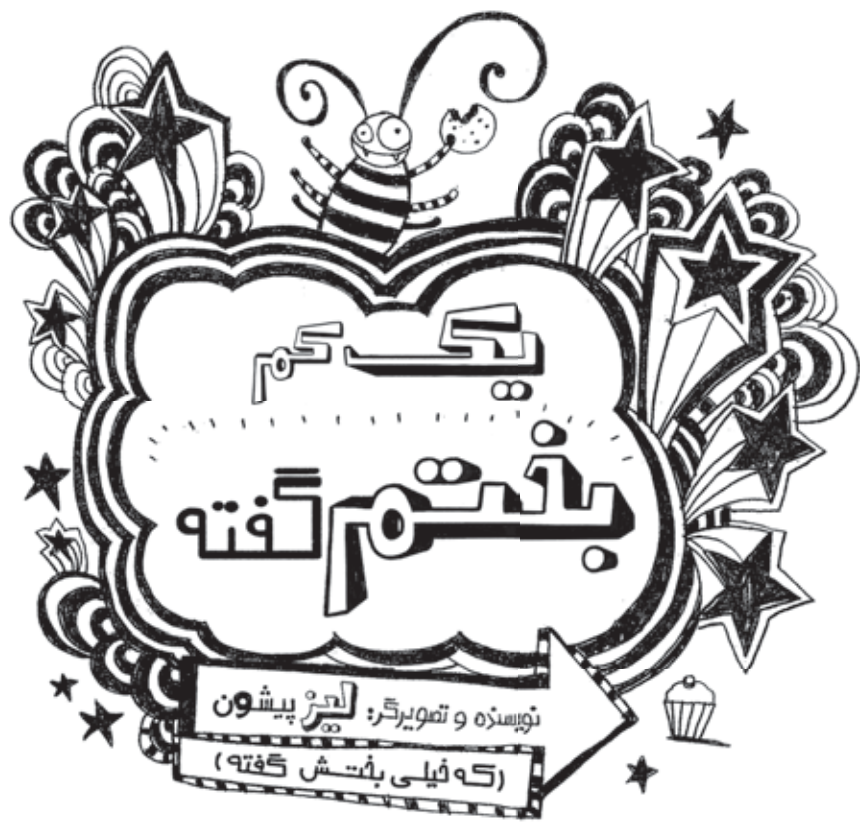




این ویفر واقعی است
یا بسته‌ی فالی؟

ها! ها!

بختتان را امتحان کنید و حدس بزنید!



به به!



کارهایی که باید بکنم:

- مشق بنویسم.
- نقاشی بکشم.
- ویفر بخورم.

آموزش سوره تافات
تربیتی برای

برای خودی
مصنون برای همه
حمایت هایت

هی
دختر،
زوتی،
ویراستار ماهر

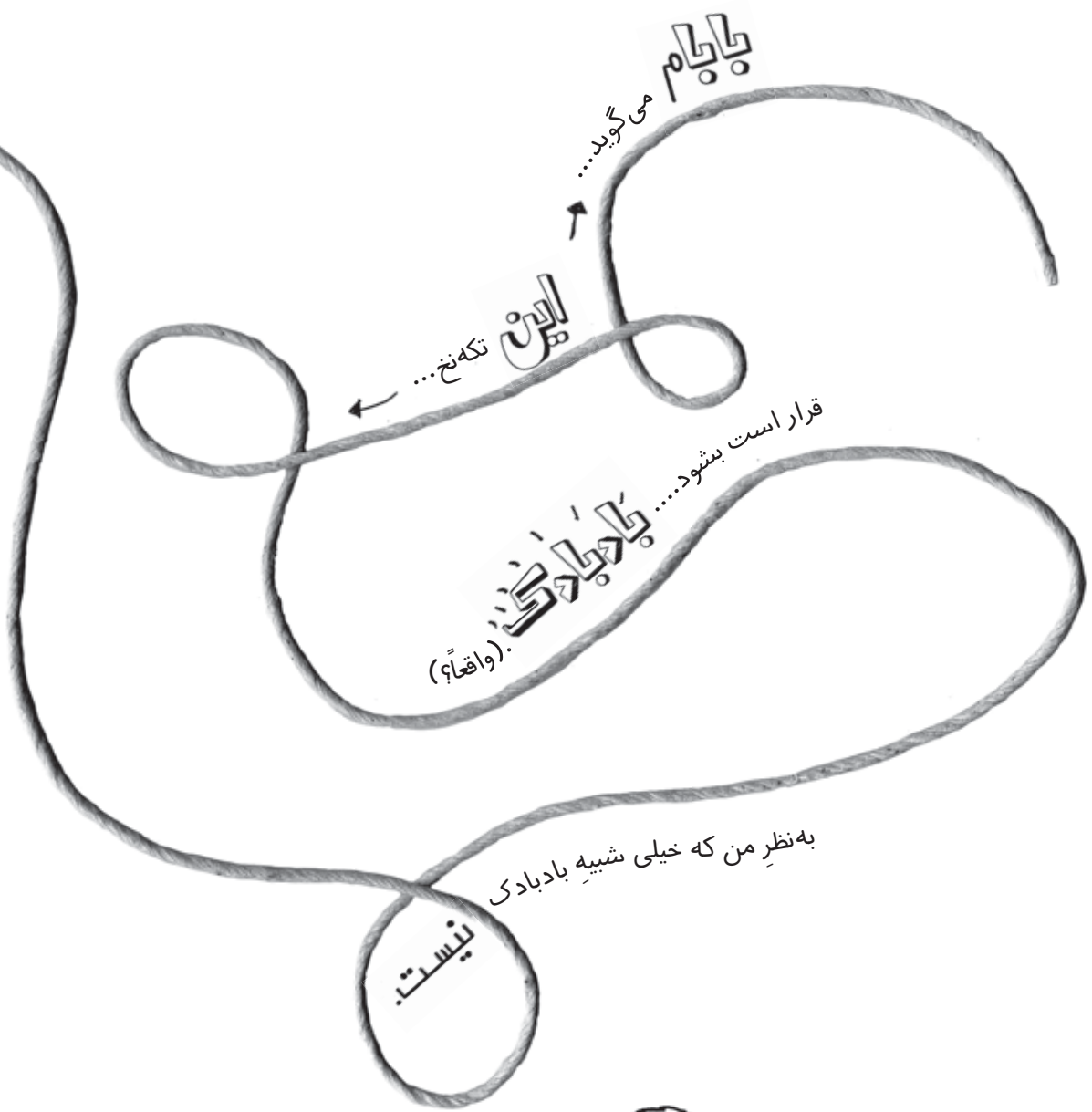




بابا الان دوید رفت توی آونکش تا آنجا دنبال یک تکه نخ
دازت بگردد. الان خیلی وقت است رفته آن تو.

به سرم زد دوباره **تلویزیون** را روشن کنم.

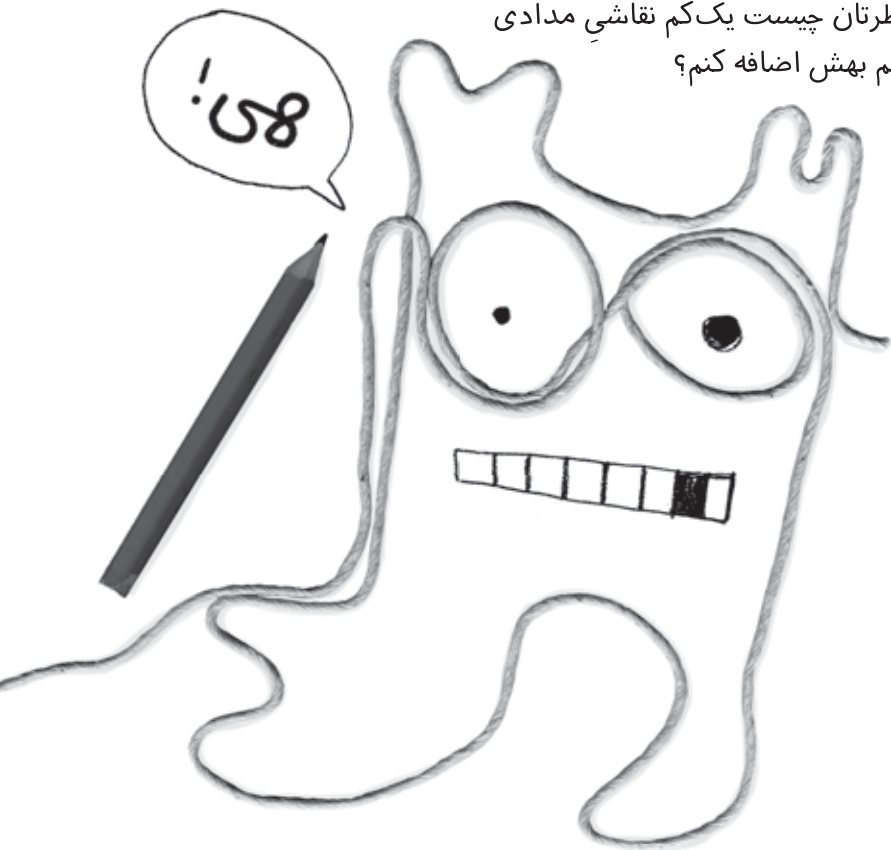
ولی عوضش، این کار را **کردم...**



به نظر من که خیلی شبیه بادبادک

نیست.

این هم یکی دیگه...
نظرتان چیست یک کم نقاشی مدادی
هم بهش اضافه کنم؟



عالی شد!

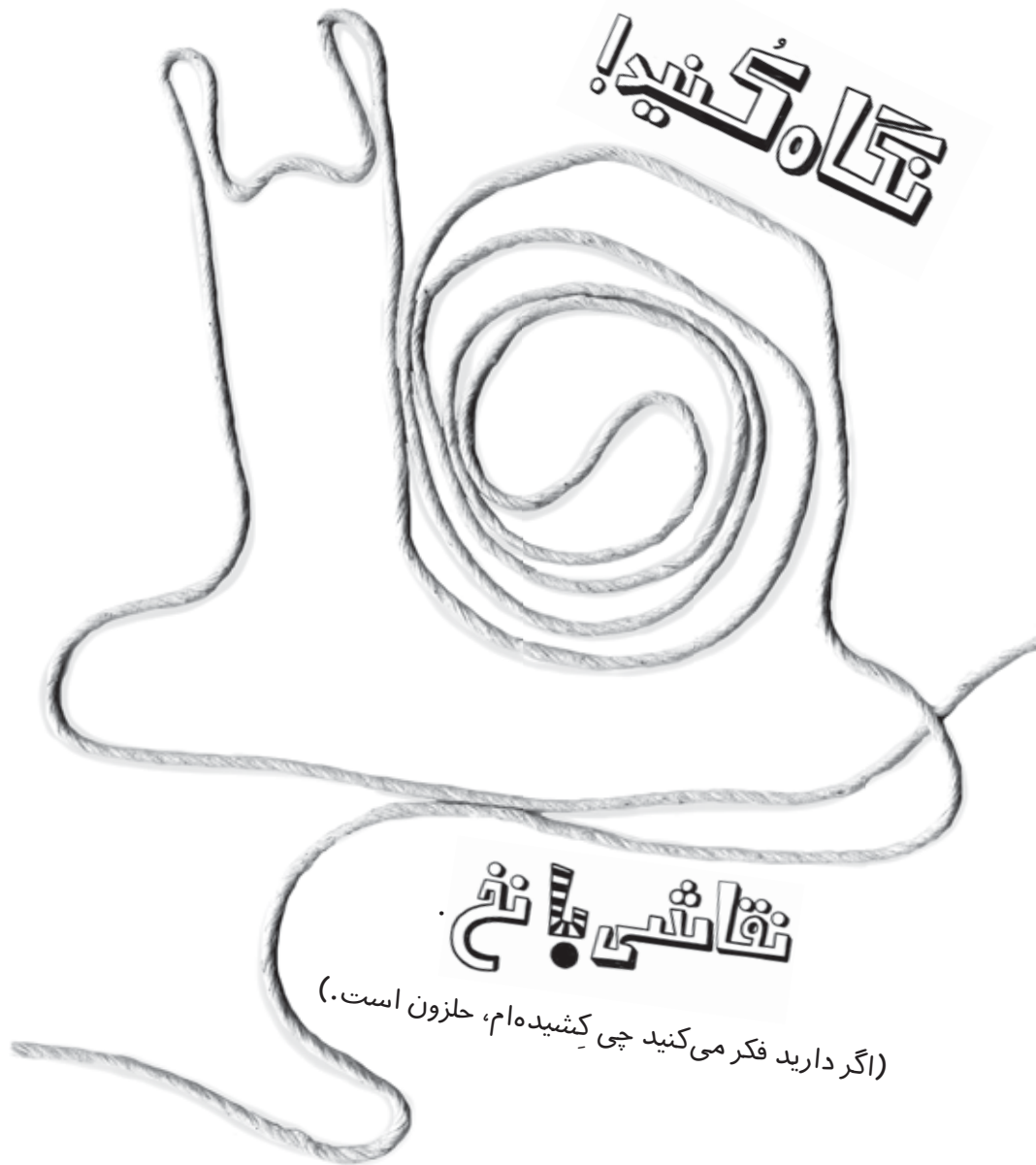
(به نظر خودم عالی شد دیگه.)

کی فکرش را می کرد نخ این قدر به درد بخورد؟

(جز مامان بزرگ ماویس البته.)



نگاه کنید!



نقاشی نخ!

(اگر دارید فکر می کنید چی کشیده ام، حلزون است.)

من **معمولا** عاشق چیز درست کردنم (مثلاً نقاشیِ نخ).
ولی درست وسط تماشای



دارودستهای میوه‌های دیوانه

بهترین کارتون کل عالم،

بودم که بابا آمد و تلویزیون دیدنم را قطع کرد. ایستاد جلوی **تلویزیون** و شروع کرد یک جور ناراضی‌ای سر تکان دادن.

می‌خواست بداند که: «**تو کی**، چرا تو نشسته‌ی خونه داری

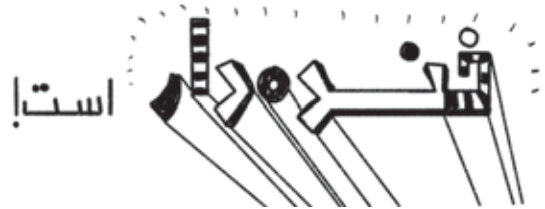
تماشا می‌کنی وقتی این قدر

روز قشنگیه؟»

اولاً **روز قشنگی نبود**. هوا رطوبت داشت و سرد بود.

دوماً **داشتم تماشا می‌کردم چون داشتم**

دارودستهای میوه‌های دیوانه نشان می‌داد که خیلی



دفعه‌ی **پنجمی** که سر کلاس باشم و درس یک کم **کسل** کتزه

بشود (اتفاقی است که می‌افتد) می‌خواهم

تکه نخ مخصوص **مواقع اضطراری** ام را در بیاورم و

چندتایی نقاشیِ نخ می‌بکشم.

این طوری به نظر می‌آید سرم حسابی گرم درس است.

(من که حسابی سرم گرم درس است.)



بابا که از آلونکش برمی‌گردد، **لبخند** به لبش دارد و

توی دستش...

یک تکه **نخ** **چکر** است.

«شروع کنیم تا. این نخه محشره.»

من دارم نخ را نگاه می‌کنم و تو فکرم که... این تکه نخ که دقیقاً شبیه آن یکی است!

می‌گویم «عالیه بابا.» سعی می‌کنم صدایم مشتاق باشم

(در مشتاق نشان دادنِ خودم شکست می‌خورم).



ولی این را نگفتم. فقط همان طور زل زدم.

به صفحه ی **تلویزیون** و شانه بالا انداختم.

فیله کارها هست که می تونی عوضِ **زل زدن** به این

صفحه بکنی تام. بسه دیگه **تام**، **تلویزیون** رو خاموش کن.



«اه، بابا! انصاف نیست آخه.» بعد هم ازش پرسیدم: «نمی شه

تماشای این کارتونم رو تموم کنم؟»



بابا با افتخار بهم گفت: «راستش تام، من وقتی به سنِ تو بودم، همیشه بیرون بودم و داشتم تو هوای آزاد این ور اون ور می دویدم.

اصلاً خیلی به ندرت **تلویزیون** تماشا می کردم.»

«دلیلش این بود که وقتی شما به سنِ من بودین، هنوز اختراع

نشده بود بابا.»

(همه ی این حرف ها به کنار، بابا خیلی سن دار است دیگه.)

«**معلومه** که **تلویزیون** اختراع شده بود!»

ولی من دوست داشتم بیرون بازی کنم. از درخت ها **بالا برم** و با شاخه های درخت به چیزهایی درست کنم ... از این جور کارها دیگه.»

سؤالم این بود که:

«چه جور چیزهایی درست می کردی با **شانفوها**؟»



فیله چیزها درست می کردم.

پرسیدم «مثلاً چی؟»

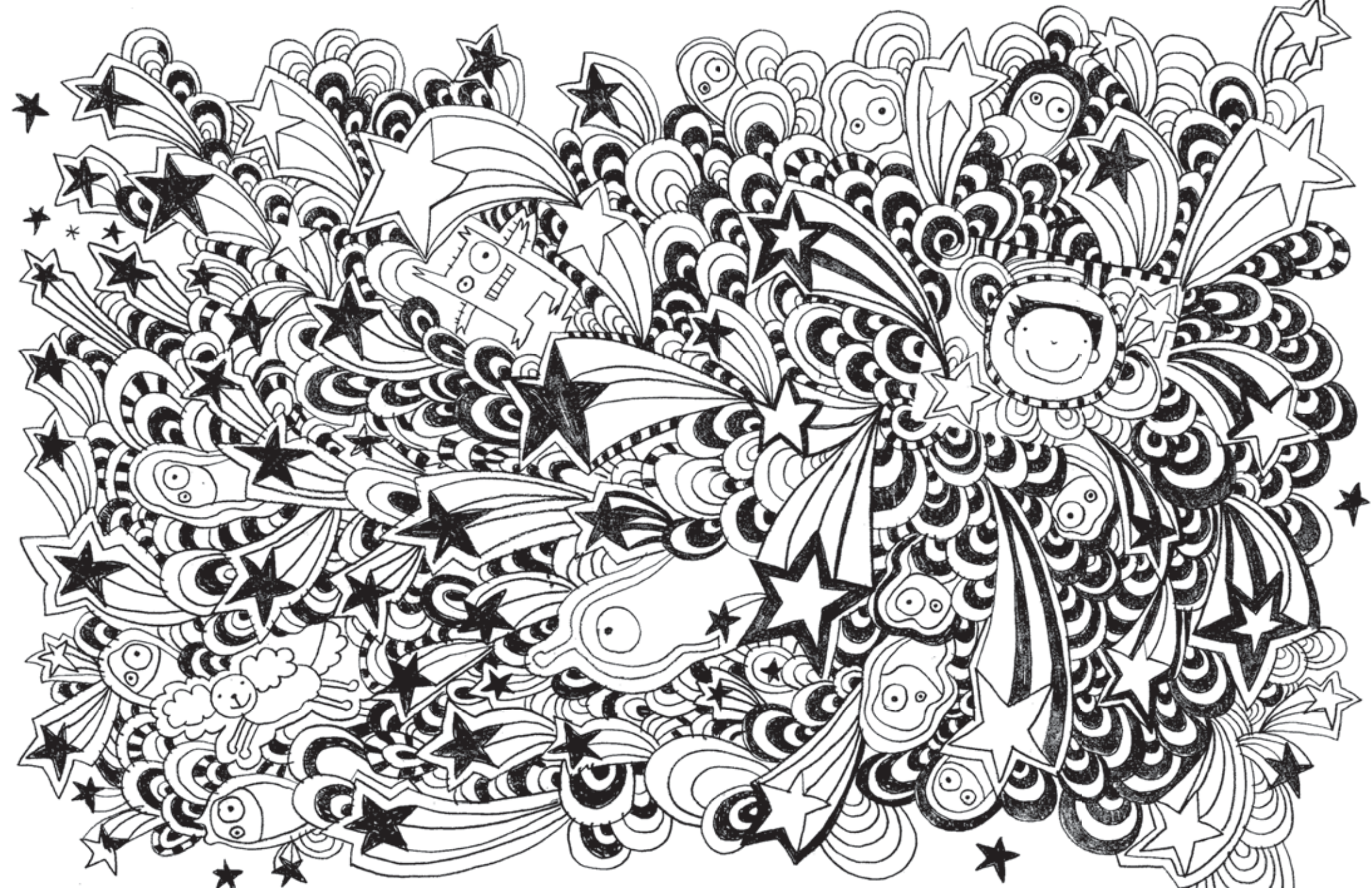
«می دونی، چیزهای **شانفهای** دیگه. چیزهایی

که از **شانفهی** درخت درست می شن. به هر حال مهم نیست چی درست می کردم. نکته ی اصلی این بود که می رفتم **بیرون** تو هوای آزاد

نوش می گذروندم.»

پاپا بابا گفتم: «بازی کردن با شاخه ها به نظر من که خیلی

خوش گذرونی نمی آد.»

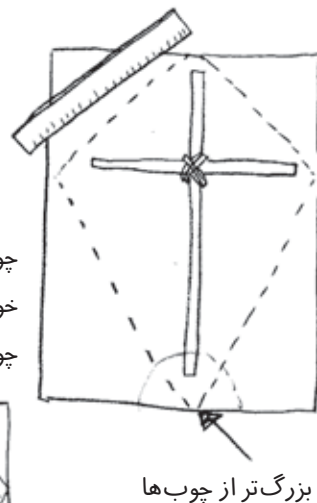


برای باربادک بابا را درست کردن

این چیزها را
لازم دارید:



یک طرف کیسه پلاستیک
یا کیسه زباله برای ساختن
بادبادک استفاده کنید.
این شکلی پهنش کنید.

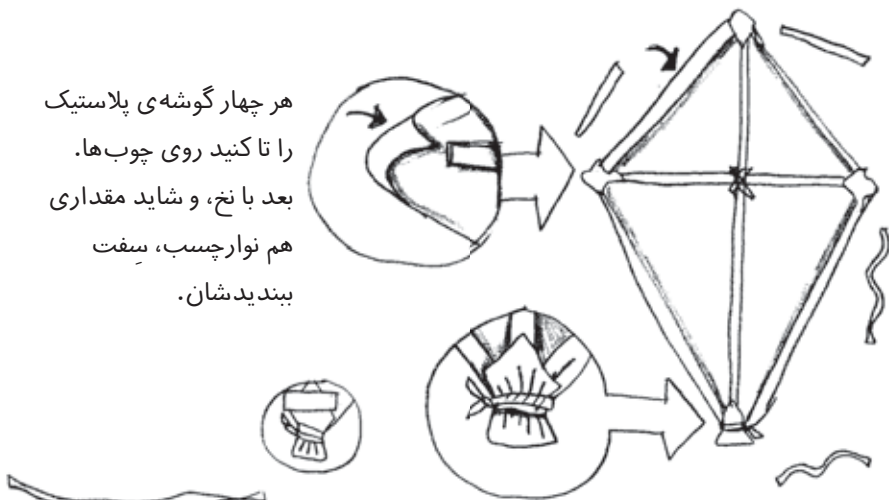


چوب کوچک تر می رود روی چوب بزرگ تر.
شبه این تصویر، با نخ به همدیگر ببندیدشان.
قشنگ و محکم.

چوب ها را روی پلاستیک بگذارید و از خط کش و
خودکار برای کشیدن یک لوزی شکل بزرگ تر از
چوب ها استفاده کنید.

لوزی را ببرید و
گوشه ها را نگه دارید.

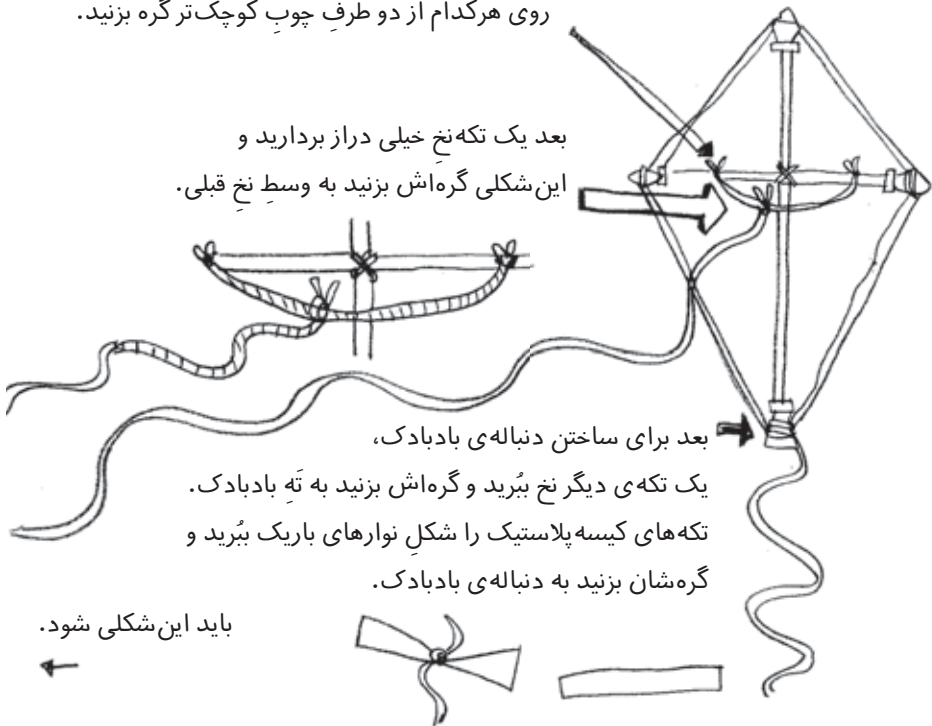
هر چهار گوشه ی پلاستیک
را تا کنید روی چوب ها.
بعد با نخ، و شاید مقداری
هم نوار چسب، سفت
ببندیدشان.



حالا یک تکه نخ دیگر بردارید و همین طوری که نشان داده شده،

روی هر کدام از دو طرف چوب کوچک تر گره بزنید.

بعد یک تکه نخ خیلی دراز بردارید و
این شکلی گره اش بزنید به وسط نخ قبلی.

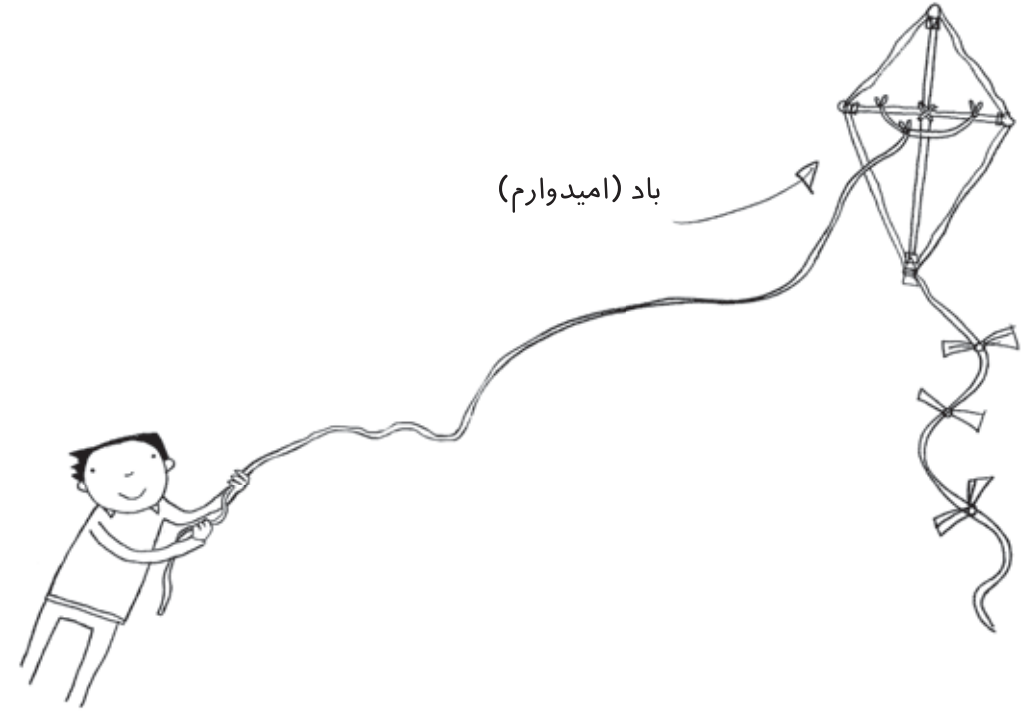


بعد برای ساختن دنباله ی بادبادک،
یک تکه ی دیگر نخ ببرید و گره اش بزنید به ته بادبادک.
تکه های کیسه پلاستیک را شکل نوارهای باریک ببرید و
گره شان بزنید به دنباله ی بادبادک.

باید این شکلی شود.

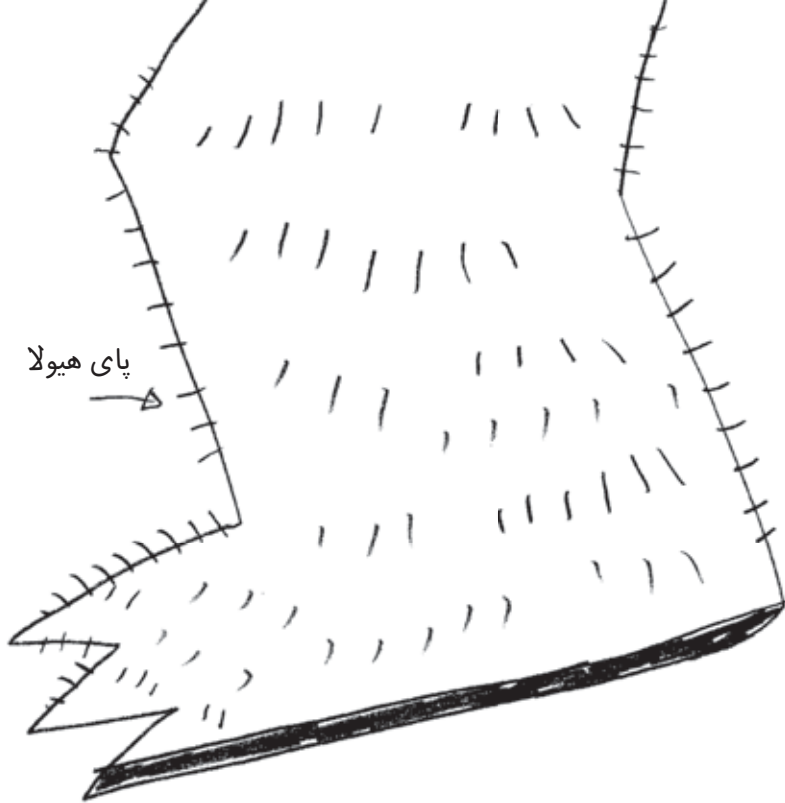


و حالا این بادبادکِ شما است که ساختنش تمام شده و آماده است
هوای تازه بهش بخورد و پرواز کند... (اگر بختتان بگوید.)

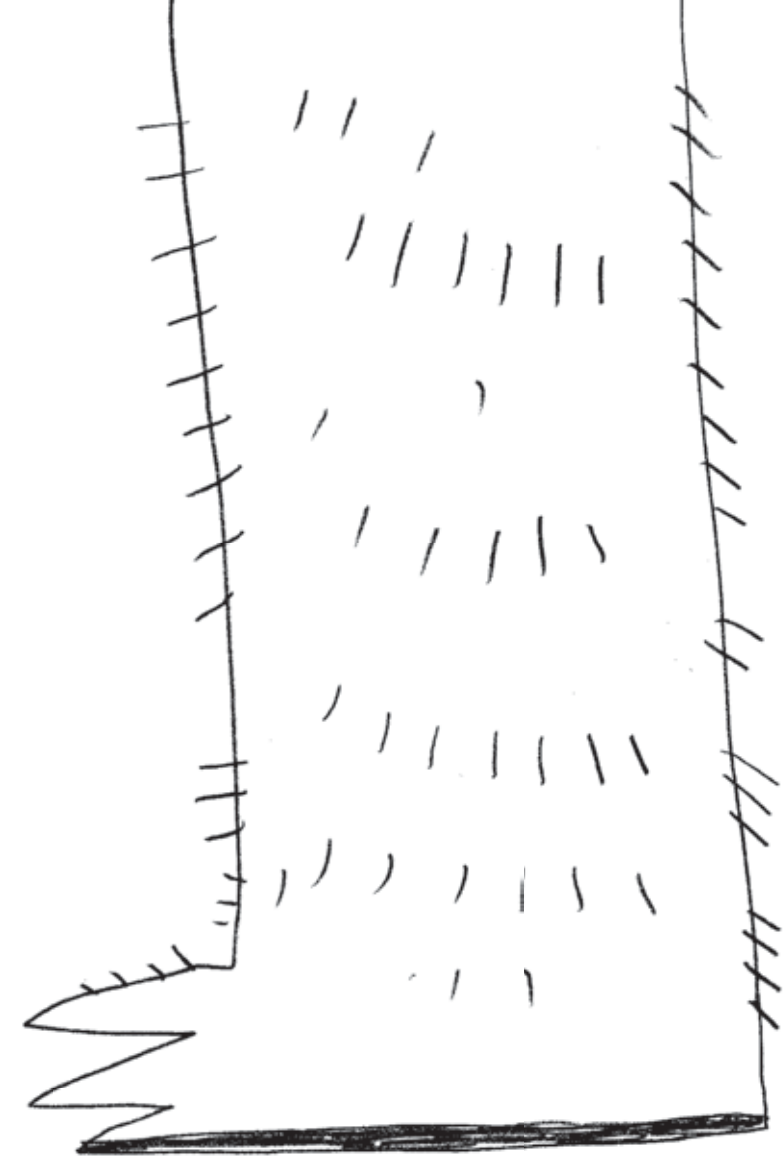


جلدهای دیگر ماجراهای تام گیتس را هم بخوانید:





پای هیولا




این حشره کوچولو است و
یک ریزه هم بختش گفته

آخیش!





نشر هویا منتشر کرده است:



یک مجموعه‌ی رمان گرافیکی
از زندگی سراسر طنز و شوخی یک پسر بچه‌ی باحال
سرک کشیدن توی زندگی معرکه‌ی یک پسر بچه‌ی و روجک که عاشق
موسیقی و نقاشی است و از درس و مدرسه فراری، چه مزه‌ای دارد؟
با تام گیتس همراه شوید و حسابی بخندید!

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا ناشر کتاب های خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می کند، چرا که نور را کمتر منعکس می کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می شود. سبک تر از کاغذهای دیگرند و جابه جایی کتاب آسان تر می شود. و مهم تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم تر